



مقاله



صدیقه وسمقی

آیا سنگسار، سنتی اسلامی است؟

چشم‌انداز ایران، باعث تعجب است که برخی برای طرد و حذف رقیبان خود، آن چنان سنگ مرجم امام خمینی را به سینه می‌زنند که حتی به خط امامی‌های مشهور و مورد تایید ایشان نیز رحم نمی‌کنند، در حالی که نزدیکترین افراد به ایشان باید از توصیه‌های امام پیروی کنند. ایشان تاکید داشتند اجتهاد مصطلح کافی نیست و در همین راستا در تحولات فقهی سال ۱۳۶۶، که به انقلابی بزرگتر از انقلاب سال ۵۷ معروف شد، تصریح کردند احکام اجتماعی قرآن بر احکام فرعی و فردی اولویت دارد و در همین زمینه گفتند حتی برای حفظ مناسبت مردم و نظام می‌توان حج و نماز را متوقف کرد؛ اگر به فرض حکم سنگسار را یک حکم فرعی بگیریم که با استدلال‌هایی که در مقاله زیر و مقاله‌های دیگر آمده، این گونه نیست. چرا به مصالح مردم، دین و نظام جمهوری اسلامی ایران، دلسوزانه اندیشیده نمی‌شود و امر به معروف که در اسلام آمده و شرط آن اثرگذاری است، بر سر یک موردی، که البته آزردهنده است و برخورد خاص خود را می‌طلبد، خفا و مردم ایران را علیه خود خشمگین می‌کنیم.

دکتر بهاءالدین خرمشاهی در پژوهش‌های قرآنی خود با اشاره به مقاله دکتر محقق گفته‌اند، حتی یهودیان معاصر نیز با این که حکم سنگسار در کتابشان آمده آن را اجرا نمی‌کنند، در حالی که اصلاً چنین حکمی در قرآن نیامده و در قرآن احکامی داریم که زنکاران باید با زنکاران از دواج کنند. اگر اینها سنگسار شوند چگونه می‌توانند با هم از دواج کنند؟ یا اگر کنیزی زنا کند حکمش نصف بلای آزاد است. اگر حکم بلای آزاد سنگسار باشد که نصف سنگسار چه معنا می‌دهد؟ مقاله تحقیقی خانم دکتر صدیقه وسمقی باید با چنین نگاهی خوانده شود و از خوانندگان نشریه تقاضا داریم ما را از نظرات خود پیرامون این مقاله آگاه کنند.

نزد پیامبر آمدند و درباره مرد و زن یهودی که زنا کرده بودند، از وی سوال کردند، پیامبر از آنان درباره مجازات رجم که در تورات آمده سوال کرد و سرانجام دستور داد آن زن و مرد طبق آئین یهود سنگسار شوند. (۱) اگر چه نمی‌توان به روایاتی که اخبار آحادند استناد کرد، اما از نظر تاریخی شاید بتوان مواردی همچون روایت راقربنه‌ای دانست برای چگونگی آشنایی مسلمانان با مجازات سنگسار و اجرای احتمالی این مجازات در جامعه مسلمانان اولیه. زنا در میان اعراب حجاز شایع بود و شدت و ضعف زشتی این عمل در قبایل گوناگون متفاوت بود، از همین رو مجازات یکسانی برای آن وجود نداشت، بویژه نسبت به مردان، مجازات شدیدتری اعمال نمی‌شد. اما مردان با توجه به تسلطی که بر زنان داشتند، آنان را در صورت ارتکاب زنا مجازات می‌کردند و گاه آنان را به قتل می‌رساندند. قرائن و شواهد تاریخی نشان می‌دهد که پس از اسلام نیز زنا همچنان در میان

آیات، همانند آیه مورد اشاره که به دنبال تهدید به سنگسار، منکران می‌گویند که از ما به شما عذاب و شکنجه‌ای سخت خواهد رسید، بیانگر آن است که سنگسار از مجازات‌های سخت و شدید بوده است. شیوه اجرای این مجازات که مرگ تدریجی همراه با شکنجه را در پی دارد نیز مؤید همین مطلب است که این روش، از روش‌های دردناک مجازات بوده است. پیش از اسلام در میان اعراب حجاز و قبایل گوناگون آن سرزمین سنگسار معمول نبود. قبایل گوناگون عرب مجازات زناکار را سنگسار نمی‌دانستند. در روایاتی آمده است که پس از اسلام یهودیان

رجم یا سنگسار یکی از شیوه‌های مجازات در دنیای قدیم است. این روش مجازات نسبت به دیگر روش‌ها کمتر مورد استفاده بوده است. می‌توان این مجازات را یکی از سخت‌ترین مجازات‌ها دانست که در موارد خاص اعمال می‌شده است. در آیین یهود «رجم»، مجازات زناکاران دانسته شده است. در قرآن نیز در شرح داستان پیامبران به رجم اشاره شده، آنجا که کافران فرستادگان خدا را تهدید به رجم می‌کنند، مثلاً در آیه ۱۸ سوره یاسین منکران به فرستادگان خدا می‌گویند: «قالوا انا تطیرنا بکم لئن لم تنتهوا لنرجمنکم و لیسکنکم منا عذاب الیم»، یعنی منکران گفتند (ای مدعیان رسالت) ما وجود شما را به فال بد می‌گیریم اگر از ادعای خود دست برندارید شما را سنگسار خواهیم کرد و از ما به شمارنج و شکنجه سخت خواهد رسید. آیات دیگر نیز حاکی از آن است که در دوره‌های مختلف منکران، مدعیان پیامبری را به رجم تهدید می‌کردند. قرائن موجود در

پیش از اسلام در میان اعراب حجاز و قبایل گوناگون آن سرزمین سنگسار معمول نبود

تازه مسلمانان وجود داشت.

درباره مجازات زنا به سه آیه از قرآن می توان رجوع کرد، این سه آیه عبارتند از:

آیات ۱۵ و ۱۶ سوره نساء: «والتي يأتين الفاحشه من نساءكم فاستشهدوا عليهن اربعة منكم فان شهدوا فامسكوهن في البيوت حتى يتوفاهن الموت او يجعل الله لهن سبيلا» (درباره آن دسته از زنان که مرتکب فحشا می شوند پس باید چهار نفر را علیه آنان به شهادت بگیرید. پس از آن که شاهدان شهادت دادند زنان را در خانه حبس کنید تا آن که مرگ آنان فرارسد و یا خداوند راهی برای ایشان قرار دهد.)

«وَالَّذَانِ يَأْتِيَانِهِمَا مِنْكُمْ فَأُذِّنَا بِلَهُمَا وَأَصْلِحَا فَاعْرِضُوا عَنْهُمَا إِنَّ اللَّهَ كَانَ تَوَّابًا رَحِيمًا» (و درباره مردانی از شما که مرتکب فحشا می شوند پس آنان را آزار دهید. اگر توبه کردند و اصلاح شدند، پس از ایشان دست بردارید که خداوند توبه پذیر و مهربان است.)

آیه دیگر آیه دوم سوره نور است: «الزانية والزاني فاجلدوا كل واحد منهما مائة جلدة ولا تأخذكم بهما الرفعة في دين الله ان كنتم تؤمنون بالله واليوم الآخر وليشهد عذابهما طائفة من المؤمنين» (درباره زن و مرد زناکار، پس هر یک را صد تازیانه زنید و در دین خدا نسبت به آنان رأفت روا مدارید و گروهی از مؤمنان را بر مجازات ایشان شاهد بگیرید.)

چنان که ملاحظه می شود در قرآن نه برای زنا و نه هیچ جرم دیگر، مجازات سنگسار تعیین و توصیه نشده است.

در دو آیه سوره نساء به فحشا اشاره شده و مجازات هایی مانند نگهداری و حبس در خانه و آزار و اذیت برای مرتکبین آن توصیه شده است. در آیه سوم صریحا به زنا اشاره شده و مجازات مرد و زن زناکار صد تازیانه دانسته شده است. میان این آیات و برداشت از آن، اقوال و نظرات گوناگونی وجود دارد. جالب آن است که نظرات گوناگون همه مستند به روایات است. اینکه به طور مجمل به ذکر آرای گوناگون صحابه و تابعین درباره این آیات می پردازیم:

گروهی مانند عکرمه و عباده بن صامت در روایتی گفته اند که آیه نخست با آیه دوم منسوخ شده و آیه دوم نیز درباره زنان و مردان غیر محصن با صد تازیانه و یک سال تبعید و درباره مردان و زنان محصن و محصنه با صد تازیانه و سنگسار

نسخ شده است. گروهی دیگر مانند قتاده و محمد بن جابر گفته اند که آیه نخست مخصوص زنان شوهردار و آیه دوم مخصوص افراد از دواج نکرده است. این دو آیه با حکم تازیانه و سنگسار نسخ شده است.

جمعی دیگر مانند ابن عباس و مجاهد و ابی جعفر النحاس گفته اند که آیه نخست مخصوص زنان اعم از محصنه و غیر محصنه است و آیه دوم مخصوص زنان مردان محصن و غیر محصن است که این دو آیه با حکم سنگسار و تازیانه نسخ شده است. (۳)

علامه طباطبایی در تفسیر المیزان (۳) به بیان اقوال گوناگون درباره این آیات و جمع آن با آیه جلد (آیه ۲ سوره نور) و نیز جمع این آیات با آنچه سنت خوانده می شود می پردازد. او می گوید که این آیات در خصوص زناست و اشاره می کند که روایت شده هنگام نزول آیه جلد پیامبر فرمود، این (حکم تازیانه) همان سبیل یا راه نجات است که خدای تعالی برای زنان زناکار (در آیه ۱۵ نساء) وعده داده است.

علامه طباطبایی می گوید: به ابو مسلم نسبت داده اند که آیه اول برای بیان حکم (فحشا) میان زنان و آیه دوم برای بیان حکم لواط مردان است و هیچ یک از این دو آیه نسخ نشده است. وی این عقیده را رد کرده و تأکید می کند که این آیات مخصوص زناست. او در برابر این پرسش ها و ابهامات که چرا در آیه اول فقط به زنان اشاره شده و مجازات آنان نگهداری در خانه تعیین شده است و در آیه دوم به زن و مرد، هر دو اشاره شد و مجازات آنان آزار و اذیت

آیت الله خوئی چنین استدلال می کند که خداوند در درباره آیات ۱۵ و ۱۶ سوره نساء پس از آنکه فرموده زنان مرتکب فحشا را در خانه نگاه دارید وعده می دهد که راه نجاتی برای آنان قرار خواهد داد؛ راهی که از عذاب رهایی یابند. حال چگونه تازیانه و سنگسار راه نجات زن خواهد بود؟

تعیین شده، سکوت کرده است. به علاوه آیه دوم می گوید که در صورت توبه و اصلاح از آزار آنان دست بردارید و حال آنکه در آیه اول به نگهداری در خانه تا هنگام مرگ اشاره شده است. علامه طباطبایی می گوید که بر اساس آیه دوم زن و مرد زناکار باید اذیت و آزار شوند. آزار زن زناکار طبق آیه اول حبس دائم در خانه است. با توجه به این عبارت آیه دوم که «اگر توبه کردند و اصلاح شدند از آنان دست بردارید» با حبس دائم سازگار نیست. پس می توان نتیجه گرفت که منظور از اعراض، خودداری از آزار است، نه حبس. او به عقیده برخی اشاره می کند که گفته اند مقصود از زنا در آیه اول زنان شوهردار و در آیه دوم دوشیزگان است. و مقصود از ایذاء، حبس دائم است و در صورت توبه فقط دوشیزگان از حبس رهایی می یابند. او نهایتا بدون اینکه دلیلی در این باره ذکر کند، عقیده خود را چنین بیان می کند که آیه نخست درباره زناست. او می افزاید که آیه دوم نیز درباره زناست زیرا در سنت اثبات شده که حد لواط قتل است. او معتقد است که آیه اول در مقام بیان حکم زنان محصنه است و این حکم موقت بوده و سپس با حکم رجم نسخ شده است، اما آیه دوم در مقام بیان زناست غیر محصنه یعنی آزار و اذیت اعم از حبس، کتک زدن یا لنگه کشش و زشت گفتاری و غیر آن است.

او معتقد است که آیه دوم با آیه جلد (آیه ۲ سوره نور) منسوخ شده است.

فقهائ، قائل به نسخ دو آیه مذکور می باشند، از همین رو برای زنا و دیگر مصادیق فحشا مانند لواط و سحاق (۴) به مجازات هایی مانند نگهداری در خانه و آزار و اذیت فتوا نداده اند. در منابع فقهی برای زنا مجموعا با توجه به شرایط زناکار مجازات هایی مانند قتل، تازیانه، تازیانه و تبعید و نیز سنگسار ذکر شده است. ما بناتداریم درباره همه این مجازات ها به بحث پردازیم، بلکه می کوشیم روند دستگیری فقها را به حکم شرعی که در بحث حاضر سنگسار است مورد نقد و بررسی قرار دهیم.

چنانکه بیان شد از طرق گوناگون به این نکته اشاره شده که دو آیه ۱۵ و ۱۶ سوره نساء نسخ شده است، یعنی مجازات نگهداری در خانه و آزار و اذیت نسبت به کسانی که مرتکب فحشا می شوند معتبر نیست. افزون بر موارد یاد شده

روایتی نیز در وسایل الشیعه از امیرالمؤمنین به این شکل نقل شده: «از جمله قوانین مردم در جاهلیت این بود که زن زناکار را در خانه حبس می کردند تا آنگاه که مرگ او فرامی رسید و اگر مردی زنا می کرد او را از مجالس خود طرد می کردند و به وی ناسزا گفته و آزارش می دادند و غیر از این مجازات دیگری را نمی شناختند. خداوند تعالی در آغاز اسلام چنین گفت: (والتی یا تین الفاحشه من نساکنکم...) (ووالدان یا تیانها منکم...) پس از آنکه عده مسلمانان زیاد شد و اسلام قوت یافت و مردم از رفتارهای دوره جاهلیت ترسیدند، خداوند این آیه را نازل کرد: (الزانیه والزانی فاجلدوا...)» (۵) این روایت نیز در واقع بیانگر نسخ دو آیه سوره نساء است. بیان این نکته نیز ضروری است که بر اساس منابع تاریخی - چنانکه قبلاً آمد - مجازات زنا در جاهلیت معمولاً حبس در خانه و یا آزار و اذیت نبوده است. حال در اینجا این پرسش مهم مطرح است که آیا می توان با روایاتی از این دست قائل به نسخ قرآن شد؟ اگر چه اشخاص گوناگونی سخن از نسخ دو آیه مذکور (نساء: ۱۵ و ۱۶) رانده اند، اما سخن آنان مانند یکدیگر نیست و همین نکته قابل تأمل است. آیت الله خوئی معتقد است (۶) که آیات مذکور نسخ نشده است و دلیلی را در این رابطه ذکر می کند که به اهم آنها اشاره خواهد شد. او معتقد است که قرآن را نمی توان با خبر واحد نسخ کرد، چرا که موضوعات مهم با خبر واحد اثبات نمی شوند. او برای عدم نسخ آیه اول با آیه جلد و یا سنت رجم که دیگران بدان معتقدند چنین استدلال می کند که خداوند در باره آیات ۱۵ و ۱۶ سوره نساء پس از آنکه فرموده زنان مرتکب فحشا را در خانه نگاه دارید و عده می دهد که راه نجاتی برای آنان قرار خواهد داد؛ راهی که از عذاب رهایی یابند. حال چگونه تازیانه و سنگسار راه نجات زن خواهد بود؟ آیا زن عاقلی که در خانه نگهداری می شود و در رفاه به سر می برد راضی به سنگسار و تازیانه می گردد و راه نجات خود را این می داند؟! اصولاً چگونه ممکن است تازیانه یا سنگسار راه نجات زن باشد؟ اگر این راه نجات است، پس راه عذاب چیست؟ آیت الله خوئی با این استدلال ها نتیجه گیری می کند که آیات مذکور منسوخ نشده اند. او در بیان مراد و معنای این آیات احتمالات گوناگونی را مطرح می کند. بدین ترتیب که ممکن است منظور از

قرآن اشاره ای به مجازات سنگسار ندارد، در حالی که فقها سنگسار را حکم شرعی و مجازات قطعی زناکاری می دانند که دارای احسان است، یعنی زناکاری که همسر دائم دارد و معنی از معاشرت با همسر برای وی وجود ندارد

فاحشه، مساحقه (رابطه جنسی دوزن با یکدیگر) باشد. همان طور که منظور از فاحشه در آیه دوم لواط است. آیت الله خوئی برخلاف بسیاری که ضماثر موجود در آیه دوم را به زن و مرد ارجاع داده و مراد آیه را زانی می دانند، ضماثر مثنی را به دو مرد ارجاع داده و مقصود از فاحشه در این آیه را لواط می داند. وی می افزاید که ممکن است منظور از فاحشه در آیه اول اعم از مساحقه و زنا باشد. منظور آیه، هر یک از دو احتمال مذکور که باشد حکم، همانا و خوب نگهداری زن مرتکب فحشا در خانه است تا آنکه خداوند گشایشی برای او ایجاد کند و اجازه خروج از خانه را یابد. این گشایش یا با توبه صادق که مانع از ارتکاب دوباره فحشا شود به وجود می آید و یا با از دست دادن قابلیت ارتکاب فحشا به دلیل پیری و مانند آن و یا با تمایل زن به ازدواج با مردی که او را از فحشا حفظ کند و یا مواردی از این دست. او به این ترتیب مانند دیگران معتقد نیست که آیه اول مختص به زنان شوهردار است. آیت الله خوئی حکم نگهداری در خانه و آزار و اذیت را، باقی و معتبر می داند. برای جمع میان این حکم و حکم جلد و رجم این گونه به تحلیل می پردازد که حکم نگهداری در خانه برای آن تشریح شده که از ارتکاب مجدد فحشا جلوگیری شود و حکم دوم (تازیانه و سنگسار) جریمه ارتکاب مجدد فحشا است و نیز بازداشتن زنان از ارتکاب فحشا، به نظر می رسد آیت الله خوئی معتقد است تا زمانی که مرتکب فحشا، دست از عمل زشت خود بر نداشت، باید در خانه حبس شود. یعنی تازیانه زدن نیز مانع از حبس نمی شود، نکته دیگری که از سخن او به دست می آید این است که وی قائل به این نیست که سنگسار حتماً باید سبب مرگ زناکار شود. او می گوید: «بله اگر زن به واسطه سنگسار یا تازیانه بمیرد

و خوب نگهداری در خانه از بین می رود، در غیر این صورت حکم نگهداری در خانه همچنان باقی است، تا آنکه خداوند راهی قرار دهد. او در مورد آیه دوم نیز معتقد است که مقصود از فاحشه، مورد لواط است و نه غیر آن. اما توضیح نمی دهد که چگونه میان مجازات آزار و اذیت در مورد لواط با مجازات هایی که فقها بر اساس آنچه که سنت می خوانند برای لواط قرار داده اند جمع می کند. فقها برای مرتکب لواط قائل به مجازات مرگ باروش های گوناگون مانند سنگسار، سوزاندن، پرتاب از بلندی و مانند آن شده اند. حال اگر حکم این آیه را باقی بدانیم، حکم دیگر را که با سنت برای فقها ثابت شده چه باید کرد؟ آیت الله خوئی به این پرسش بزرگ پاسخ ن داده است. او در آیه اول میان مجازات نگهداری در خانه و مجازات تازیانه و سنگسار به نحوی جمع کرده، اما در آیه دوم موضوع را مسکوت گذاشت. یکی از نکات مهمی که در بیانات آیت الله خوئی وجود دارد این است که وی خبر واحد را در امور مهم معتبر نمی داند و به این نکته بارها اشاره کرده است، اما رجم یا سنگسار را که آن نیز با خبر واحد به ما رسیده است رد نکرده، بلکه آن را ثابت شده با سنت قطعی می داند. (۸) ما در اینجا در صدد نیستیم که درباره بیانات آیت الله خوئی با علامه طباطبایی و دیگران به طور جزئی به مناقشه بپردازیم، مهم آن است که در ایام شیوه استاد و استدلال فقها به آیات و روایات چگونه است و آنچه که به نام حکم شرعی استنباط می کنند از چه میزان اعتبار برخوردار است.

تا اینجا بر ما معلوم گشت که قرآن مجازات مرتکبین فحشا را نگهداری در خانه (برای زنان) و آزار و اذیت (برای مردان) دانسته است. درباره اینکه آیا مقصود از فحشا در این آیات زناست یا اعم از آن، اختلاف نظر وجود دارد. روایات موجود در این باره نیز کمک چندانی به فهم دقیق قرآن نمی کند. چنانکه ملاحظه شد آیت الله خوئی علیرغم روایات متعدد، قائل به نسخ این آیات نیست، زیرا روایات مذکور عقل وی را مجاب و قانع نمی سازد. مجازات دیگری که در قرآن برای زنا صریحاً آمده است (اعم از مرد و زن) صد تازیانه است. قرآن اشاره ای به مجازات سنگسار ندارد، در حالی که فقها سنگسار را حکم شرعی و مجازات قطعی زناکاری می دانند

که دارای احسان است، یعنی زنا کاری که همسر دائم دارد و منعی از معاشرت با همسر برای وی وجود ندارد. حال این پرسش مطرح می شود که سنگسار چگونه به عنوان مجازات شرعی به فقه راه یافته است و سند آن چیست؟

سند سنگسار

درباره اینکه پیامبر اسلام مجازات سنگسار را وضع و یا اجرا کرده باشد سند قطعی و معتبر در دست نیست. فقها همچون مواردی که قبلاً به آنها اشاره شده به مجموعه ای از روایات استناد می کنند که این روایات خالی از اشکال نیستند. پیش از ورود به هر بحثی در این باره بهتر است ابتدا به روایاتی که برای مجازات سنگسار به آنها استناد می شود اشاره کنیم. برخی روایات حاکی از آن است که زنا کار دارای احسان، رجم می شود ولی تازیانه نمی خورد. در یکی از این روایات، راوی سخن امام را چنین تفسیر کرده که برای یک گناه نمی توان دو حد (رجم و تازیانه) قائل شد، این در حالی است که برخی روایات رجم و صد تازیانه را مجازات زنا کار دارای احسان دانسته است. فقها روایاتی را که مجازات محصن را فقط رجم دانسته گاه حمل بر تقیه کرده اند، در حالی که علت تقیه معلوم نیست و معمولاً هر گاه که تعارضات موجود را نمی تواند حل کند تقیه را به عنوان یک راه حل مطرح کرده از این تعارضات عبور می کنند. در روایاتی آمده که زنا کار فاقد احسان فقط صد تازیانه می خورد و زنا کاری که همسر دارد ولی با او معاشرت نکرده و بدین ترتیب فاقد احسان است افزون بر آن که صد تازیانه می خورد تبعید نیز می شود.

در روایاتی دیگر به طور مطلق آمده است که پیر مرد و پسر زن (در صورت ارتکاب زنا) صد تازیانه خورد رجم می شوند و مرد و زن ازدواج نکرده صد تازیانه خورد یکسال تبعید می شوند. این در حالی است که برخلاف روایات موجود، فقها برای زن زنا کار قائل به مجازات تبعید نیستند. در روایات دیگر مجازات پیر مرد و پسر زن متفاوت دانسته شده مثلاً آمده است که علی (ع) پیر مرد و پسر زن (زنا کار) را صد تازیانه زده، رجم کرد. محصن و محصنه را (فقط) رجم کرد. زن و مرد ازدواج نکرده را تازیانه زد و یکسال تبعید نمود. این در حالی است که در روایتی دیگر چنین آمده است: «روزی عمر با پنج نفر که

آنان را در حال زنا گرفته بودند آمد و امر کرد که بر آنان حد اقامه شود. علی در آنجا حاضر بود گفت: ای عمر حکم آنان چنین نیست. عمر گفت: تو بر آنان حد اقامه کن. علی اولی را جلو آورد و گردن او را زد، دومی را رجم کرد، سومی را حد زد، چهارمی را نصف حد زد و پنجمی را تعزیر کرد. عمر متحیر شد و مردم تعجب کردند. عمر پرسید ای ابوالحسن برای پنج نفر در موضوعی واحد، پنج حد متفاوت اجرا کردی! علی گفت: اولی ذمی بود که از ذمه خارج شد و حد او جز شمشیر نیست، دومی مرد محصن بود که حد او رجم است. سومی محصن نبود که حد او تازیانه است. چهارمی برده است که نصف حد به او زدیم و پنجمی مجنون بود (که حد از او ساقط است).^(۸) این روایت بیشتر به داستان شبیه است و به نظر می رسد راوی برای بیان مجازات های مختلف زنا چنین داستانی را ساخته است. اینکه پنج نفر مرد زنا کار را در حال زنا گرفته باشند و عمر بدون توجه به شرایط آنان برای همه مجازات یکسان تعیین کرده و در این میان از زنانی که با این مردان زنا کرده اند خبری نیست، به قصه و داستان شبیه است. در هر حال این داستان به عنوان یکی از روایات مورد استناد در کتاب معتبر روایی شیعه آمده است. روایاتی که در وسایل الشیعه آمده معمولاً روایاتی است که از فیلترهای متعدد رد شده و راویان آنها مورد اطمینان فقهایی شیعه می باشند. این روایت صرف نظر از محتوای آن که به نظر معقول و قابل قبول نمی رسد دارای نکاتی قابل توجه است. مطمئناً عمر پیش از صدور دستور برای اقامه حد آنان را محاکمه کرده، شهود متعدد (چهار شاهد) بر آنان شهادت داده اند. چگونه عمر در طول

درباره رجم دلیل قطعی وجود ندارد اما سینه به سینه نقل شده که در زمان پیامبر رجم انجام گرفته است. فقها با این پیش فرض به سراغ ادله رفته، رجم را توجیه می کنند، در حالی که اگر خالی الذهن به سراغ ادله رویم چنین موضوع مهمی را نمی توانیم اثبات کنیم

محاکمه متوجه شرایط متفاوت پنج مرد زنا کار نشده برای همه آنان یک مجازات تعیین کرده و آن را حد زنا دانسته است. هنگامی که علی (ع) مجازات های متفاوت را تعیین می کند عمر و مردم تعجب می کنند. از این روایت چنین فهمیده می شود که مردم از مجازاتی که عمر تعیین کرد و از قرائن فهمیده می شود که آن مجازات صد تازیانه بوده تعجب نکردند اما از مجازات های دیگر تعجب کردند. به نظر می رسد مردم با مجازات های دیگر برای زنا آشنان بودند. در صدر روایت اشاره می کند که عمر دستور داد بر آن پنج نفر حد اقامه شود. در ذیل روایت نیز درباره مجازات فرد غیر محصن، لفظ حد را به کار می برد و درباره چهارمی که برده است به نصف حد اشاره می شود.

بدین ترتیب فهمیده می شود که لفظ حد در ذیل روایت به معنای صد تازیانه به کار رفته و این همان مجازاتی است که در صدر روایت، عمر به آن امر کرد. در این روایت مجازات محصن فقط رجم است و نه تازیانه و رجم، به مجازات تبعید نیز اشاره ای نشده است. فقها بر اساس اینگونه روایات مجازات های هشت گانه ای را برای زنا کار در منابع فقهی آورده اند. بسیاری از آنان مجازات زنا کار محصن را رجم و صد تازیانه می دانند. در منابع فقهی آمده است که مجازات مرد بالغ محصنی که با دختر بچه یازن دیوانه ای زنا کند صد تازیانه است، اما مجازات مرد بالغ غیر محصنی که با زن عاقله و بالغه ای زنا کند صد تازیانه همراه با ترشیدن سرو تبعید است.

این فتاوا از این دست روایات به دست آمده است. در این فتاوا مجازات مردی که دارای احسان است و با دختر بچه و یازن دیوانه ای زنا کرده کمتر از مجازات مردی است که احسان ندارد و با زن بالغه و عاقله ای زنا کرده است. در حالی که در مورد اول مردی که دارای احسان است به دلیل دارا بودن احسان به طور منطقی باید مجازاتش بیشتر باشد. او علاوه بر زنا در حال احسان، دختر بچه و یازن دیوانه را فریب داده و این خود جرمی بزرگ و اضرائی جبران ناپذیر است، در حالی که در صورت دوم مرد از یک سو فاقد احسان بوده، از سوی دیگر با زنی عاقله و بالغه و با رضایت او زنا کرده است. عجیب است که مجازات اولی کمتر از مجازات دومی است. فقها در واقع به دلیل تعارضات میان

روایات می‌کوشند خود به تفسیر آنها بپردازند و با این تفاسیر برخی روایات را بر برخی دیگر حمل می‌کنند، آن‌گاه در این میان فتاوی‌ی ظاهر می‌شود که گاه با عقل و منطق سازگار نیست. ما نمی‌خواهیم به تحلیل یکایک روایات بپردازیم، بحث ما در مورد سنگسار و مستندات آن است و با بیان روایات می‌خواهیم به این نتیجه برسیم که آیا با این گونه روایات و مستندات می‌توان سنگسار را حکم شرعی خواند؟ روایتی که به تفصیل آن را بیان کردیم نشان می‌دهد که مردم با مجازاتی غیر از صد تازیانه برای زناکار آشنا نبوده‌اند و دیگر مجازات‌ها، آنان را شگفت‌زده کرده است. مهم‌تر از روایاتی که درباره رجیم به آنها اشاره شد روایاتی هست که در آنها ادعا شده مجازات رجیم در قرآن آمده است. حاصل این روایات آن است که آیه‌ای از قرآن که درباره رجیم زناکار بوده حذف شده است. در وسایل الشیعه در این باره دو روایت آمده است. در روایتی «سلیمان ابن خالد می‌گوید: از ابی عبدالله پرسیدم که آیا رجیم در قرآن آمده است؟ امام گفت: بلیه. گفتم: چگونه؟ گفت: الشیخ و الشیخه فارجموهما البتة فانهما قضیا الشهوہ» یعنی بیسرزن و پیرمرد البته رجیم کنید که آنها شهوترانی کرده‌اند.

در روایتی دیگر عبدالله بن سنان از ابی عبدالله نقل می‌کند که رجیم در قرآن به این شکل آمده است: «اذ انى الشيخ والشیخه فارجموهما البتة فانهما قضیا الشهوہ». در منابع روایی اهل سنت نیز آمده که عمر بن خطاب ادعا کرد که آیه رجیم در قرآن بوده است. در «الموطأ» مالک طی روایتی طولانی و مفصل آمده که عمر بن خطاب گفت: «مبادا آیه رجیم را از بین ببرید و کسی بگوید که در کتاب خدا دو حد وجود ندارد. پیامبر رجیم کرد ما نیز رجیم می‌کنیم. قسم به کسی که جان من در دست اوست اگر مردم نمی‌گفتند که عمر به کتاب خدا افزود می‌نوشتیم: (الشیخ و الشیخه فارجموهما البتة) و ما این را خواندیم.» هیچ‌یک از شیعه و اهل سنت این ادعا را که در قرآن آیه رجیم وجود داشته، نپذیرفته‌اند. منابع تاریخی و روایی حاکی از آن است که عمر بن خطاب اصرار بر اجرای رجیم داشت، تا آنجا که ادعای کرد رجیم در قرآن آمده و او خود آن آیه را خوانده است. حال با توجه به مجموع آیات و روایاتی که درباره مجازات زنا و رجیم به ذکر

هدف اسلام بازداشتن مردم از منکرات و اعمال زشت بوده است و نه کشتن آنان به دلیل ارتکاب اعمال منکر. کشتن انسان‌ها به دلیل ارتکاب عمل زشت با اصل هدایت منافات دارد. قرآن درباره زنانی که مرتکب فحشا می‌شوند توصیه می‌کند که در خانه نگهداری شوند تا شاید بدین ترتیب از این رفتار خود دست بردارند

آنها پرداختیم به بحث و تحلیل پیرامون موضوع می‌پردازیم.

رجیم، سنتی غیر اسلامی

در مجموعه روایاتی که در باب مجازات زنا آمده روایتی را نقل کردیم مبنی بر اینکه آیات ۱۵ و ۱۶ سوره نساء نسخ شده است. این روایت خیر واحد است و چنانکه آیت‌الله خوئی نیز معتقد است نسخ قرآن با خبر واحد ثابت نمی‌شود، چنانکه آیه‌ای جدید با خبر واحد به قرآن افزوده نمی‌شود. با چنین اعتقادی این ادعا که آیه رجیم در قرآن بوده رد شده است. اگر چه فقها ادعای وجود آیه رجیم را نپذیرفتند اما با خبر واحد عملاً قائل به نسخ آیات ۱۵ و ۱۶ سوره نساء شده‌اند. به همین جهت در منابع فقهی مجازات نگهداری در خانه و آزار و اذیت نسبت به کسانی که مرتکب زنا یا لواط می‌شوند دیده نمی‌شود، حال آنکه این مجازات‌ها از آیات قرآن به دست می‌آید.

از دیگر سو چنانکه بیان شد در منابع روایی شیعه توسط روایاتی که شیعیان روایات آنان را قبول دارند و معتبر می‌دانند به امامان شیعه این ادعا نسبت داده شده که آیه رجیم در قرآن بوده است. فقها و نیز دانشمندان علوم قرآنی این روایات را علی‌رغم اعتبار روایان آن نپذیرفته‌اند. چگونه است که با خبری واحد آیات قرآن نسخ می‌شود و خبرهای دیگر پذیرفته نمی‌شود و چگونه است که مجازات تصریح شده در قرآن ترک می‌شود و مجازاتی از خارج قرآن با مستندات مناقشه برانگیز جایگزین آن می‌گردد؟

اخبار آحادی که حکایت از مجازات رجیم

دارند چنانکه دیدیم متفاوت و قابل مناقشه هستند. این اخبار نیز توسط روایانی نقل شده که اعتبار آنان همانند روایان روایات مردود است، یعنی روایاتی که در آنها ادعا شده که آیه رجیم در قرآن وجود داشته است. همانطور که گفته شد علی‌رغم وجود روایات متعدد، آیت‌الله خوئی قائل به نسخ آیات ۱۵ و ۱۶ سوره نساء نشده است، این در حالی است که بسیاری از مفسرین و فقها قائل به نسخ این آیات شده‌اند. در رابطه با مطالبی که بیان شد چند پرسش مهم مطرح می‌شود؛ نخست آن که چرا فقها قائل به نسخ آیات مذکور در باب مجازات فحشا شده‌اند؟ دیگر آن که منشأ پیدایش روایاتی که مدعی است آیه رجیم در قرآن بوده چیست؟ و پرسش دیگر آن که علت پیدایش مجازات رجیم در منابع فقهی کدام است؟

در پاسخ به پرسش‌های بالا باید گفت از آن جا که فقها نتوانسته‌اند میان مجازات‌های تصریح شده در آیات ۱۵ و ۱۶ سوره نساء و مجازات تازیانه از یک سو و رجیم که در روایات آمده از سوی دیگر جمع کنند قائل به نسخ این آیات شده‌اند، در حالی که دلیل معتبر برای نسخ وجود ندارد. دلیل مهم دیگر برای اعتقاد به نسخ این آیات رویه معمول فقها در بذل توجه فوق العاده به سنت است. آنان در استنباط احکام شرعی اخبار آحاد را با این همه تشتت و ضعف در اعتبار، به آیات قرآن ترجیح داده، مقدم می‌دارند و با تخصیص و تقیید آیات قرآن با این گونه اخبار آحاد، رویه خود را توجیه می‌کنند. اخباری‌گری در تاریخ فقه به جایی رسید که برخی معتقد شدند ما قرآن را به هیچ وجه نمی‌توانیم درک کنیم و حتی قرآن متروک و اخبار و احادیث، جایگزین آن شدند. نفوذ این جریان فکری در فقه عیان و آشکار است که بحثی مفصل می‌طلبد.

درباره منشأ پیدایش مناقشات درباره رجیم و این ادعا که در قرآن آیه رجیم وجود داشته، با توجه به قرائن موجود می‌توان گفت که رجیم مجازاتی اسلامی نیست، اسلام این مجازات را نیاورد. به نظر می‌رسد افرادی پس از پیامبر کوشیدند مجازات رجیم را اجرا کنند و با مخالفت مردم روبه‌رو شدند. درباره این که چه کسی کوشیده مجازات رجیم را وارد اسلام کند و آن را توجیه نماید، سند قطعی در دست نیست. منابع تاریخی نشان می‌دهد که عمر بن خطاب بر این امر اصرار داشته است. اگر رجیم

در زمان پیامبر اجرا شده بود قطعاً همه مردم روستای کوچک مدینه از آن آگاه می شدند و دیگر نیازی به توجیه آن و اصرار بر اجرای آن وجود نداشت. شواهد نشان می دهد که رجم در زمان پیامبر اجرا نشده است، از همین رو پس از پیامبر مردم نسبت به اجرای آن اعتراض کرده اند. البته همان طور در روایتی از «الموطأ» آمده این احتمال وجود دارد که پیامبر حکم رجم را نسبت به یهودیان با توجه به آیین آنان صادر کرده باشد. همچنین ممکن است یهودیان در زمان پیامبر در مدینه مجازات سنگسار را اجرا کرده باشند و بدین ترتیب این سنت با توجه به مشکلاتی که در نقل و ثبت سنت وجود داشته، با سهل انگاری به اسلام منتسب شده باشد. در همین رابطه می توان به استدلال شافعی درباره وجوب رجم اشاره کرد. وی با توجه به این که پیامبر نسبت به دو یهودی بر اساس تورات حکم رجم نمود، افزون بر این که نتیجه می گیرد اجرای رجم بر اهل کتاب واجب است معتقد است که رجم بدین ترتیب جزء شریعت پیامبر نیز شده است (به نقل از اصول سرخسی، جلد ۲، ص ۱۰۰). به نظر می رسد رجم بدین ترتیب و با توجه به تعریف گسترده سنت، به سنت و از آنجا به فقه راه یافته است. (درباره تعریف سنت توسط اصولیون می توان به طور جدی مناقشه کرد. همچنین در این که آیا رجم دو یهودی در صورت صحت خبر، این فعل پیامبر جزئی از شریعت آن حضرت شده باشد می توان بحث کرد بویژه که قرآن درباره زنا، خود مجازات هایی رایان کرده است.)

مدافعان این شیوه مجازات کوشیده اند آن را به اسلام نسبت دهند. مناقشات تا بدان حد سخت بوده که حتی مجبور به طرح این ادعا شده اند که رجم در قرآن وجود داشته است. به احتمال قوی این ادعا برای مجاب کردن مردم و مخالفان رجم مطرح شده است. قرائن موجود در روایتی که از وسایل الشیعه نقل شد نیز گویای همین نکته است. آن روایت نیز بیانگر آن است که مردم مجازاتی دیگر جز تازیانه را برای زنا نمی شناختند. هنگامی که قرائن مختلف را کنار یکدیگر می گذاریم به این نتیجه می رسیم که رجم وارد زندگی مسلمانان شده است. مدافعان آن کوشیده اند ادعای وجود رجم در قرآن را، هم به بزرگان اهل سنت نسبت دهند و هم به بزرگان شیعه. پس از پیامبر بویژه پس از گسترش اسلام، امور مردم به دست والیان متعدد افتاد که بسیاری از آنها مردمانی بیابانی، بی سواد و مأنوس با آداب

و سنن جاهلی بودند. کتب تاریخی روایتگر حوادث بسیاری در این رابطه است. اعراب بیابان نشین حجاز مسلماً در طول ده سال حیات پیامبر در مدینه دست از همه آداب و سنن و افکار جاهلی برنداشتند، بویژه آنکه بسیاری از آنها در اواخر دوره حیات پیامبر به اسلام گرویدند. پیش از این بارها اشاره کردیم که زنا در میان اعراب حجاز بسیار رایج بود. روزی «طفیل بن عمرو بن طریف الدوسی» نزد پیامبر آمد و مسلمان شد. او گفت که در قبیله دوس، زنا و ربای بسیار رایج است. پیامبر برای هدایت آنان دعا کرد. درباره مغیره بن شعبه نیز که والی عمر در بصره بود آمده است که وی زنا کرد و پس از آن برای اقامه نماز صبح به مسجد رفت و به عنوان امام جماعت جلوی مردمان ایستاد که شاهدان زنا با او دعوا کرده، وی را نزد عمر بردند. (۱۰)

زیاد بن ابیه دبیر مغیره، یکی از چهار شاهد بود. او به گونه ای شهادت داد که مغیره از مجازات رهایی یافت. در منابع تاریخی از مغیره به عنوان یکی از اصحاب بزرگ پیامبر یاد شده است. قرائن نشان می دهد که پس از اسلام نیز زنا رواج داشته است. شاید عمر بن خطاب برای بازداشتن مردم از ارتکاب زنا مجازات سخت رجم را وضع کرده باشد. یهودیان نیز که در کنار مسلمانان می زیستند قائل به چنین مجازاتی برای زناکار بودند. در هر حال مجموعه این روایات نمی تواند مستندی مطمئن و معتبر برای شرعی خواندن مجازات سنگسار باشد. بسیاری از فقها مانند سید مرتضی، ابن زهره و ابن ادریس خیر واحد را معتبر ندانسته اند. در میان متأخرین نیز آیت الله خوئی خبر واحد را بویژه در امور مهم، معتبر نمی داند. آیا اسلام چیزی را مهم تر از خون و جان انسان ها دانسته است؟ در صورتی که معتقد باشیم حفظ جان و خون انسان ها بر همه چیز مقدم است و یا آن را از امور مهم بدانیم، نمی توانیم با

مقصود ما از نفی مجازات رجم این نیست که بر اعمال زشت و فحشا صحنه بگذاریم بلکه مقصود آن است که شیوه مجازات جرایم در اعصار و جوامع گوناگون باید متعارف باشد

این اخبار آحاد، که به نمونه هایی از آنها اشاره شد مجازات رجم را ثابت و اجرا کنیم. از بحث های گذشته در می یابیم که:
۱- رجم در قرآن به عنوان مجازات زنا و مجازات هیچ جرم دیگر نیامده است.
۲- اسلام بی تردید برای جان و خون انسان ها بیش از هر چیز ارزش و احترام قائل است.
۳- با خبر واحد امور مهم ثابت نمی شود.
۴- حفظ خون و جان انسان ها از مهمترین امور است.

۵- اخبار مربوط به رجم از جمله اخبار آحاد بوده، محتوای این اخبار قابل مناقشه است.
۶- فقها روایات مربوط به ادعای وجود آیه رجم در قرآن را به درستی نپذیرفته اند، در حالی که راویان این روایات، روایات دیگر را نیز نقل کرده اند.

هنگامی که در روایات موجود درباره یک موضوع مهم که به جان و آبروی انسان بازمی گردد این همه اختلاف و مناقشه وجود دارد، اعتبار آن روایات عقلاً ساقط می گردد و نمی توان به آنها استناد کرد، بویژه برای صدور حکم شرعی. افزون بر آنچه در رد مجازات رجم بیان شد باید افزود که روایات رجم مخالف با قرآن است و این مهمترین دلیل برای رد این دست روایات است. اما دلیل مخالفت این روایات با قرآن این است که آیات ۱۵ و ۱۶ نساء نسخ نشده است و دلیل معتبری در این رابطه در دست نیست. با توجه به عدم نسخ این آیات، مجازات ارتکاب فحشا برای زنان (و چنانکه فقها و مفسرین در تعبیر آیه ۱۵ گفته اند) بویژه زنان شوهر دار، نگهداری در خانه است. حتی آیه قرآن برای رهایی از این مجازات وعده راه نجات را می دهد، که به نظر می رسد آن راه نجات، توبه و بازگشتن از ارتکاب حرام است. از آنجا که مجازات زنای محصنه در قرآن نگهداری در خانه آمده است، مجازات رجم با آن مخالفت دارد. شیخ انصاری در رسائل در مفهوم مخالفت با کتاب می گوید: «عنوان مخالفت در جایی صادق است که دو دلیل درباره یک موضوع حاکی از دو حکم مخالف باشد». چنانچه نسخ آیه ۱۵ نساء را نپذیریم بی تردید روایاتی که به عنوان دلیل رجم به آنها استناد می شود با این آیه در تعارض خواهد بود و به همین دلیل این روایات مردود است. فقها نیز شاید برای دفع این تعارض از یک سو و ترجیح

روایات و اخبار بر قرآن از سوی دیگر قائل به نسخ آیه ۱۵ و ۱۶ شده‌اند. آیه ۱۶ نساء نیز حکم لواط را آزار و اذیت به نحوی که مردم خود مناسب و مفید و بازدارنده می‌دانند، دانسته است. روایات مربوط به مجازات لواط نیز با این آیه در تعارض قرار دارد، زیرا دلیلی معتبر برای نسخ این آیه نیز وجود ندارد. حتی اگر برخی ادله نسخ این آیات را بپذیرند، با توجه به اینکه برخی دیگر نسخ را نپذیرفته‌اند نمی‌توان به طور قطع قائل به نسخ شد و با ادله‌ای مشتبه مجازات سختی مانند رجم و یا قتل و مانند آن را ثابت نمود، زیرا در هر حال روایات مذکور از جهات گوناگون اعم از ضعف آنها به دلیل اینکه خبر واحدند و از نظر معنا و مضمون و نیز مخالفت با قرآن قابل مناقشه می‌باشند. پر واضح است که هیچ مجازاتی بویژه مجازات‌هایی که جان انسان‌ها را تهدید کند با ادله غیر قطعی ثابت نمی‌شود.

حال با توجه به موارد یاد شده چگونه مجازاتی مانند رجم - رجمی که به کشته شدن می‌انجامد - به منابع فقهی راه یافته است؟

رویه فقها نشان می‌دهد که آنان به روایات، بیش از قرآن اهمیت می‌دهند، آنان حتی در مواجهه با روایات گوناگون در یک موضوع به روایات خاصی گرایش می‌یابند و می‌کوشند گرایش‌های خود را توجیه کنند. موضوع مهم در این جا این است که گرایش فقها به کدام دسته از روایات بیشتر است و چرا؟ مثلاً در حالی که با آیات قرآن و روایات موجود می‌توان اثبات کرد که دیه و ارزش جان همه انسان‌ها با هم برابر است، چرا فقها تمایل دارند عدم برابری را ثابت و توجیه کنند؟ و یا مثلاً وقتی که با توجه به عدم وجود رجم در قرآن و تشکیک و مناقشه بر انگیز بودن روایات رجم و ادله عقلی، این مجازات را می‌توان رد کرد، چگونه است که فقها می‌کوشند، ثابت کنند این مجازات مشروع بوده و فراتر از آن، حکم شرعی است؟ در بحث پیرامون اعتبار و حجیت خبر واحد، می‌بینیم که اصولیون و فقها ابتدا حجیت خبر واحد را مفروض گرفته‌اند، سپس به دنبال اثبات و توجیه آن می‌روند. هنگامی که هیچ‌یک از ادله اعم از قرآن، سنت و عقل نتوانست این ادعا را ثابت کند و هر یک با اشکالاتی روبه‌رو بود باز هم کوشیده و طریق دیگری را برای توجیه ادعای خود جست‌وجو می‌کنند، مثلاً ملاحظه می‌شود آنجا که قرآن، سنت و بنای عقلانی نتواند حجیت خبر واحد را اثبات کند، نهایتاً برخی برای برون رفت

از این بست به وجود آمده عمل اصحاب را دلیل برای حجیت قرار دادند. ذهن فقها معمولاً متوجه موضوعات عبادی است. تصور اینکه سنت که مبتنی بر اخبار آحاد است بی اعتبار شود و به تبع آن احکام عبادات مخدوش و تعطیل گردد، برای آنان دشوار و سخت است. آنان موضوعات گوناگون را نیز از یکدیگر تفکیک نکرده‌اند و با روایات مربوط به همه موضوعات اعم از نماز واجب و مستحبی و غسل‌های واجب و مستحبی تا نماز میت و یا قصاص و دیات و حدود - صرف نظر از میزان اهمیت موضوعات - یکسان برخورد می‌کنند. حتی می‌توان گفت که فقها در برخورد با روایات مربوط به طهارت و نماز، دقت بسیار بیشتری نسبت به روایات قصاص و حدود و مانند آن مصروف داشته‌اند. فقها خالی‌الذهن به سراغ ادله نمی‌روند، بلکه ابتدا مفروض را در ذهن به طور مسلم دارند و می‌کوشند با ادله به اثبات آن و به عبارت دیگر به توجیه آن بپردازند، از همین رو است که در کیفیت استفاده آنان از آیات و روایات، ابهامات و پرسش‌های گوناگونی وجود دارد. اینکه پیش فرض ذهنی آنان چگونه شکل گرفته است، خود موضوعی مهم و قابل بحث است.

بررسی تاریخ اسلام و زندگی مسلمانان و نحوه شکل‌گیری و انتقال سنت و کیفیت شکل‌گیری فقه نشان می‌دهد که بسیاری از احکام، قوانین و مقررات، اعتقادات و آداب و سنن، نسل به نسل و سینه به سینه به آیندگان انتقال یافته است. بانی بسیاری از این آداب و سنن و قوانین، اسلام نبوده، بلکه بسیاری از آنها در جاهلیت حجاز ریشه دارد و مسلمانان پس از اسلام نیز از این سنت‌های کهن و دیرین دست برنداشتند. ریشه برخی سنن در اعمال و رفتار خلفا و والیان اموی و عباسی است. زندگی مسلمانان از یکدیگر جدا نبوده و صف‌بندی‌های سیاسی شیعه و سنی زندگی اجتماعی آنان را از هم جدا نکرد، از این رو قوانین و آداب و سنن آنان نیز متفاوت از یکدیگر نبود. همان‌طور که اصولیون نهایتاً استدلال می‌کنند، از آنجا که گذشتگان به خبر واحد عمل می‌کردند پس ما نیز به آن عمل می‌کنیم، می‌توان گفت که پیش فرض‌های دیگر نیز در ذهن آنان چنین شکل گرفته است، مثلاً درباره رجم دلیل قطعی وجود ندارد اما سینه به سینه نقل شده که در زمان پیامبر رجم انجام گرفته است. فقها با این پیش فرض به سراغ ادله رفته، رجم را توجیه می‌کنند، در حالی که اگر خالی‌الذهن به سراغ ادله رویم

چنین موضوع مهمی را نمی‌توانیم اثبات کنیم. نقل آداب و سنن از نسل اولیه مسلمانان و عمل به آن نیز فاقد اعتبار و حجیت است. در موضوعاتی که ضرر و زیانی به دنبال ندارد و از سوی دیگر با عقل نیز در تنافی نیست شاید بتوان به آداب و سنن مسلمانان اولیه اعتنا کرد، مثلاً در اقامه نماز میت یا انجام غسل جمعه و مانند آن. اما عقلاً در موضوعاتی مانند رجم و یا هر مجازات دیگر و نیز قصاص و دیات نمی‌توان این گونه عمل کرد. پیشتر گفتیم که در میان فقهای معاصر آیت‌الله خوئی خبر واحد را در امور مهم معتبر نمی‌داند، اما از سوی دیگر رجم را قبول دارد و می‌گوید که با سنت قطعی ثابت شده است. این در حالی است که اخبار مربوط به رجم نیز اخبار آحادند. به نظر می‌رسد آنچه که آیت‌الله خوئی و یا دیگر فقها پیش از مراجعه به ادله و تحلیل و بررسی آنها آن را سنت قطعی می‌خوانند همان آداب و سننی است که سینه به سینه و نسل به نسل نقل شده و تکرار آن بویژه از سوی فقها و عدم تلاش آنان برای بازنگری در ادله، پیش فرض‌هایی را به طور مسلم در اذهان به وجود آورده است.

در بررسی دیگر موضوعات مهم نیز به همین نکته می‌رسیم، مثلاً درباره ارتداد در قرآن کریم مجازاتی ذکر نشده و عقلانی نمی‌توان برای باور و اعتقاد به چیزی یا عدم اعتقاد به آن چیز، کسی را مجازات کرد، زیرا مجازات به عمل تعلق می‌گیرد و نه غیر آن. اما فقها تا آنجا در باب ارتداد پیش رفته‌اند که حتی اعتقاد به باورهای یک مذهب خاص مانند شیعه را نیز از ضروریات دین دانسته و خروج از آن را ارتداد خوانده‌اند و برای آن مجازات مرگ تعیین نموده‌اند. تعیین مجازات مرگ برای جرایمی که قرآن مجازات آنها را مرگ ندانسته، با قرآن منافات دارد و ادعای تقید و تخصیص و نسخ آیات قرآن با اخبار و احادیثی با این میزان از اعتبار، و جاهت علمی و عقلی ندارد. طبق نظر آیت‌الله خوئی آیه ۱۶ سوره نساء درباره لواط است، که مجازات آن آزار و اذیت و شتمات بیان شده است، در حالی که در منابع فقهی مجازات آن را مرگ دانسته‌اند.

در اینجا بر این نکته تأکید می‌شود آنچه که دارای سند قطعی شرعی نیست نمی‌تواند منتسب به شرع گردد. درباره مجازات زنا و فحشا آنچه قابل استناد است آیات قرآن است، که این آیات نیز با یکدیگر قابل جمع‌اند. نیاز نیست آیه جلد را تا نسخ آیات دیگر بدانیم. هدف اسلام بازداشتن مردم از

منکرات و اعمال زشت بوده است و نه کشتن آنان به دلیل ارتکاب اعمال منکر. کشتن انسان‌ها به دلیل ارتکاب عمل زشت با اصل هدایت منافات دارد. قرآن درباره زنانی که مرتکب فحشا می‌شوند توصیه می‌کند که در خانه نگهداری شوند تا شاید بدین ترتیب از این رفتار خود دست بردارند.

از فحواى آیه ۱۵ نساء چنین فهمیده می‌شود که قرآن این مجازات را نیز سخت می‌داند، از این رو وعده می‌دهد که شاید خداوند راه نجاتی قرار دهد. درباره مردانی که مرتکب لواط می‌شوند نیز توصیه می‌کند که آنان را به شیوه متعارف آزار دهند تا از رفتار خود دست بردارند. این که قرآن شیوه خاصی از آزار و اذیت را بیان نکرده حاکی از آن است که انتخاب شیوه را به مردم واگذار کرده است. از سوی دیگر آیه جلد (تازیانه) درباره مرد و زن زناکار آمده است.

آیت الله خوئی معتقد است که تازیانه زدن نمی‌تواند راه نجاتی باشد که خداوند در آیه ۱۵ سوره نساء وعده داده است. به نظر می‌رسد با توجه به اینکه هدف اصلی از مجازات مرتکبین فحشا بازداشتن آنان از ارتکاب عمل زشت است این راه‌های متعدد به مردم پیشنهاد شده تا آنان هر یک به فراخور حال مجرم با گناهارکار، او را از عمل زشت بازدارند. حتی می‌توان آیه ۳۴ نساء را نیز مرتبط با دیگر آیات مورد بحث دانست، در ذیل این آیه آمده است که زنان صالح و شایسته، زنان پر هیج کاری هستند که در غیبت شوهران خود حفظ می‌کنند آنچه را که خداوند به حفظ آن امر کرده است و اما زنانی که از نافرمانی آنان می‌ترسید باید آنان را نصیحت کنید (اگر از کار خود دست برنداشتن) از آنان در بستر دوری کنید و (باز اگر از کار خود باز نایستادند) آنان را بزنید. اگر اطاعت کردند دیگر نسبت به آنها حق ستم ندارید، همانا خداوند بزرگوار و عظیم‌الشأن است.

در خطبه حجه الوداع از پیامبر نقل شده که به مردم فرمود اگر زنان مرتکب فحشا شدند آنان را نصیحت کنید، چنانچه اطاعت نکردند در بستر از آنان دوری گزینید و باز اگر دست از کار خود برنداشتند آنان را بزنید و اگر مطیع شدند هیچ حقی بر آنان ندارید. این روایت قرینه‌ای است برای این معنا که مقصود از زنانی که در غیاب شوهران خود آنچه را که باید حفظ نمی‌کنند، زنانی هستند که مرتکب فحشا می‌شوند و یا احتمال دارد که مرتکب فحشا شوند. چنانکه می‌بینیم قرآن راه‌های گوناگونی را توصیه

می‌کند که شاید با استفاده از این شیوه‌ها زنان و مردان از فحشا دست بردارند. شاید بتوان گفت که مجازات‌های مندرج در آیه ۳۴ سوره نساء مقدم بر مجازات حبس و نگهداری در خانه است. قرآن برای حبس زن در خانه، شهادت چهار شاهد بر ارتکاب فحشا را لازم دانسته است.

از فحواى آیات می‌توان چنین فهمید که استفاده از راه‌های گوناگون بازدارنده، ناظر بر شرایط شخص زشتکار است. مجازات صد تازیانه شدیدترین مجازاتی است که می‌توان آن را درباره کسی اعمال کرد که سایر مجازات‌ها مانند نصیحت شوهر و دیگر اقدامات او و نیز نگهداری در خانه بازدارنده نبوده است. حتی آیات مربوط به ملاءنه را نیز می‌توان با آیات مذکور مرتبط دانست. آیات ملاءنه حاکی از آن است که اگر مردی، زن خود را متهم به زنا کرد اما شهودی نداشت و یا فرزند خود را نفی نمود در صورت اطمینان نسبت به ادعای خود می‌تواند زن را به ملاءنه دعوت کند. در صورتی که زن به زنا اقرار نکرد و حاضر به ملاءنه شد طرفین طی تشریفات یکدیگر را لعن می‌کنند و از هم برای همیشه جدا می‌شوند، فرزند نیز به مادر انتساب می‌یابد. گاه مردانی به پیامبر شکایت می‌کردند که همسرانشان مرتکب زنا می‌شوند و درباره حکم قتل زنان خود سوال می‌کردند. روایات حاکی از آن است که حتی مردی که زن خود را با مرد دیگر در بستر ببیند، حق کشتن آنان را ندارد، زیرا در صورت قتل، قصاص خواهد شد. در واقع تهدید به قصاص برای بازداشتن مردان از قتل همسران خود است، فقها نیز همین گونه فتوا داده‌اند. این قرائن و شواهد نشان می‌دهد که زنا در میان مسلمانان اولیه از پیش از اسلام و حتی پس از آن رواج داشته است و اسلام کوشیده مردمان را از این عمل زشت بازدارد. اما جواز قتل و مرگ را صادر نکرده است، بویژه از آن جهت که در صورت صدور جواز قتل، بیشتر، زنان قربانی می‌شدند زیرا مردان بر زنان سلطه داشتند و با توجه به آداب و سنن جاهلی ارتکاب زنا را برای زنان زشت‌تر می‌دانستند، در حالی که مردان زنان متعددی داشتند و حقوق آنان را به خوبی ادانی کردند و با وجود داشتن زنان متعدد مرتکب زنا نیز می‌شدند. با توجه به مجموع آنچه که بیان شد و با توجه به عدم نسخ آیات ذکر شده و ضعف روایات مربوط به رجم نمی‌توان رجم را مجازاتی شرعی دانست. حتی اگر با هر

استدلالاتی فقها بخواهند به این روایات استناد کنند نمی‌توانند مدعی شوند که این روایات و استدلال‌ها غیر قابل مناقشه است. ورود مناقشه در این ادله به معنای ورود شبهه در آنهاست، و در این باره اختلافی نیست که حدود، بویژه حدودی که تهدیدکننده جان انسان است یا شبهه ساقط می‌شود.

شاید با توجه به مناقشاتی از این دست و عدم اطمینان به ادله حدود و نیز لزوم احتیاط نسبت به جان انسان‌هاست که برخی فقها اقامه حدود را به وسیله فقها جایز ندانسته‌اند و آن را از اختیارات پیامبر و ائمه خوانده‌اند. طبرسی از جمله این فقهاست. محقق حلی نیز در شرائع الاسلام بر همین عقیده است و عقیده کسانی که معتقدند حدود را در زمان غیبت می‌توان اجرا کرد را ضعیف می‌داند. وی حتی امر به معروف و نهی از منکر را در صورتی که مستلزم جرح و قتل باشد مشروط به اذن امام دانسته است. ابن زهره و ابن ادریس نیز قائل به عدم جواز اجرای حدود در زمان غیبت بوده‌اند. از فقهای معاصر نیز که چنین عقیده‌ای دارند، می‌توان از سید احمد خوانساری نام برد که در کتاب جامع المدارک قائل به این عقیده شده است. میرزای قمی نیز اجرای حدود را جایز ندانسته و تعزیر را جایگزین آن کرده است. مقصود ما از نفی مجازات رجم این نیست که بر اعمال زشت و فحشا صحه بگذاریم بلکه مقصود آن است که شیوه مجازات جرایم در اعصار و جوامع گوناگون باید متعارف باشد. شیوه مجازات نیز به مرور زمان تغییر کرده است و امروز پسندیده نیست که شیوه‌های منسوخ مجازات دنیای قدیم، اعمال و اجرا شود.

پی‌نوشت:

- ۱- الموطأ، امام مالک بن انس، کتاب الحدود، باب رجم.
- ۲- البیان، آیت الله خوئی، ص ۳۱۰.
- ۳- تفسیر المیزان، جلد ۴، ذیل آیات ۱۵ و ۱۶ سوره نساء.
- ۴- سخن: رابطه جنسی زنان با یکدیگر.
- ۵- وسائل الشیعه، کتاب الحدود و التعزیرات، باب ۱ از اقسام حدود زنا، روایت شماره ۱۹.
- ۶- البیان، ص ۳۱۳-۳۱۰.
- ۷- البیان، ص ۳۱۲.
- ۸- وسائل الشیعه، کتاب الحدود و التعزیرات، باب ۱ از اقسام حدود زنا.
- ۹- الموطأ، صفحه ۴۴۷.
- ۱۰- تاریخ نامه طبری، جلد ۳، ص ۴۸۶ تا ۴۸۹.